

فصلنامه تخصصی علوم سیاسی

سال دوازدهم، شماره سی و هفتم، زمستان ۱۳۹۵

تاریخ دریافت: ۱۳۹۵/۷/۹

تاریخ تصویب: ۱۳۹۵/۹/۲۷

صفحات: ۱۸۳-۲۰۴

فرهنگ سیاسی، فردیت و بازتولید اقتدارگرایی در ایران

سیده لیلیا موسوی*

دانشجوی دکتری گروه علوم سیاسی گرایش مسائل ایران، واحد علوم تحقیقات تهران، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران

مجید توسلی رکن آبادی**

استادیار و عضو هیات علمی گروه علوم سیاسی، واحد علوم تحقیقات تهران، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران

چکیده

اقتدارگرایی در ایران سابقه‌ای طولانی دارد. از زمانی که نخستین امپراتوری‌های باستانی و ساخت سیاسی در ایران شکل گرفت اقتدارگرایی نیز متولد شد. در تمام طول سده‌های گذشته نیز ساخت سیاسی اقتدارگرا ایرانیان را همراهی کرده و ویژگی کمابیش ثابت نظام‌های سیاسی در این سرزمین بوده است. اما سوال اینجاست که چرا اقتدارگرایی در طول سده‌های متمادی به رغم تغییرات تاریخی و گذشت زمان با برخی تغییرات ظاهری کماکان ریشه‌های عمیق خود را در ایران حفظ کرده و در قالب شبه‌اقتدارگرایی تداوم یافته است؟ فرضیه نوشتار پیش‌رو این است که با وجود تاثیر عوامل گوناگون، فرهنگ سیاسی را باید مهم‌ترین عامل بازتولید اقتدارگرایی در ایران دانست. عاملی که موجب شده تا اقتدارگرایی و نظام‌های سیاسی اقتدارگرا و شبه‌اقتدارگرا از سده‌های گذشته با ایرانیان و حیات سیاسی آنان همراه باشد. از میان مولفه‌های فرهنگ سیاسی به مواردی بیشتر و به بعضی از آنها کمتر پرداخته شده است. در این نوشتار سعی بر این است که از میان مولفه‌های متعدد عمده‌تاً بر روی عامل ضعف فردیت در جامعه‌ی ایرانی و علل آن به ویژه ساخت اقتدارگرایانه‌ی خانواده‌ی ایرانی و آموزه‌های مذهبی پایدار در تداوم اقتدارگرایی تمرکز شود.

کلید واژگان

فرهنگ سیاسی، اقتدارگرایی، فردیت

* نویسنده مسئول، ایمیل: moosavi_l85@yahoo.com

** ایمیل: tavasoli@gmail.com

مقدمه

صفحات تاریخ ایران را که ورق می‌زنیم نکته‌ای به‌روشنی قابل مشاهده است. رواج استبداد و اقتدارگرایی در سرزمینی که از تاریخ و تمدنی کهن برخوردار است. از پادشاهی‌های کهن ایرانی مانند بزرگ امپراتوری‌های هخامنشی، اشکانی و ساسانی گرفته تا نظام‌های سیاسی پاگرفته بعد از نفوذ اسلام به ایران یک ویژگی در میان تمامی نظام‌های سیاسی - با وجود تفاوت‌های اساسی در شکل حکومت‌داری، نخبگان حاکم و ایدئولوژی مسلط - مشترک بوده است و آن همانا ساخت قدرت اقتدارگرایانه است.

این ویژگی مشترک تاریخی و دوام آن در طول سال‌های متمادی عاملی شده است تا محققین ایرانی و پژوهشگران خارجی علاقه‌مند به مطالعه درباره ایران، این سوال را در ذهن داشته باشند که چه عاملی سبب دوام و بازتولید اقتدارگرایی در ساخت سیاسی ایران شده است؟ پرسشی که با پاسخ‌های متفاوتی همراه بوده است. در این نوشتار موضوع بحث اصلی چگونگی بروز و ظهور اقتدارگرایی در ایران و تبیین آن نیست. چنانچه موضوع بحث شکل‌گیری اقتدارگرایی در ایران بود نظریه‌ی «راهبرد و سیاست سرزمینی جامعه‌ی ایرانی» که توسط پرویز پیران مطرح شده است به نسبت سایر نظریه‌ها ارجحیت داشت اما در این مقاله پرسش اصلی پیرامون چگونگی دوام و بازتولید اقتدارگرایی است. از این رو این نوشتار به دنبال آن است تا ضمن اشاره به برخی نظرات، از زاویه‌ای دیگر که همانا تاثیر فرهنگ سیاسی ایرانی بر بازتولید و دوام اقتدارگرایی و شبه اقتدارگرایی در ایران است به بررسی این موضوع بپردازد. در واقع به جای این پرسش که آیا خاک ایران استبدادپرور بوده است باید پرسید چه چیزی در ساخت اجتماعی و فرهنگی ایران، زمینه‌های مناسب را برای پذیرش و بازتولید استبداد و اقتدارگرایی فراهم کرده است؟

بحث از فرهنگ و تاثیرات و پیامدهای اجتماعی آن از دیرباز مورد توجه علمای سیاست و به‌ویژه جامعه‌شناسان بوده است. این که فرهنگ چگونه بر رویدادها و دگرگونی‌های یک جامعه و در سطحی خردتر یک قوم و یا گروه اثرگذار است و اصولاً چرا مردم این‌گونه رفتار می‌کنند

که می‌کنند، همواره مورد توجه بوده است. برخی پاسخ را در زمینه‌ی سیاست و شکل‌گیری نوع خاصی از نظام سیاسی یافته‌اند و برخی نیز در مقوله‌ای تحت عنوان فرهنگ و تمایزات فرهنگی. اینان بر این باورند زمینه‌های فرهنگی متفاوت است که به بروز تفاوت‌ها در سرشت نظام‌های سیاسی، رفتار سیاسی مردمان هر جامعه و مسیری که هر جامعه می‌پیماید، منتج می‌شود. در صفحات پیش رو تلاش می‌شود تا تاثیر فرهنگ سیاسی بر بازتولید اقتدارگرایی در ایران با تاکید بر ضعف شکل‌گیری فردیت، مورد بررسی قرار گیرد.

۱. مبانی نظری: تعاریف و نظریه‌های ریشه‌های شکل‌گیری و بازتولید اقتدارگرایی

الف. تعاریف مفهومی

۱) اقتدارگرایی

نکته‌ای که در تعریف مفهوم اقتدارگرایی باید بدان اشاره کرد تفاوت تعریف اقتدارگرایی با مفهوم اقتدار^۱ است. «اقتدارگرایی عقیده‌ای در حکومت یا رفتاری از حکومت «از بالا» است و در آن قدرت سیاسی بر جامعه بدون توجه به رضایت آن تحمیل می‌شود. بنابراین اقتدارگرایی مفهومی متفاوت از اقتدار است. اقتدار مبتنی بر مشروعیت است و در آن معنا «از پایین» به وجود می‌آید. اقتدارگرایی بر انواع بسیاری از حکومت‌ها قابلیت اطلاق دارد و می‌توان آن را به پادشاهی مطلقه، دیکتاتوری سنتی و بسیاری از اشکال حکومت نظامی مربوط کرد؛ همچنین می‌توان برداشت‌های راست‌گرایانه و چپ‌گرایانه از اقتدارگرایی را در قالب مفهوم کمونیسم و کاپیتالیسم تعریف کرد» (هیوود، ۱۳۹۱: ۱۹۰) به این ترتیب می‌توان گفت اقتدار همان گونه که ماکس وبر جامعه‌شناس آلمانی اظهار می‌دارد مبتنی بر قدرت مشروع است در حالی که اقتدارگرایی فاقد این ویژگی یعنی مشروعیت است. وبر مبنای مشروعیت‌بخش اقتدار را در قالب سنخ‌شناسی سه‌گانه‌ی اقتدار قانونی- عقلانی، سنتی و فرماندهانه یا کاریزماتیک تعریف می‌کند که به عنوان طرحی کلی برای تحلیل اشکال خاص قدرت مورد استفاده قرار گرفت. (استونز، ۱۳۸۷: ۶۶)

فرهنگ علوم سیاسی آکسفورد اقتدارگرایی را این‌گونه تعریف می‌کند: «شیوه‌ی حکومتی که

^۱ Authority-

در آن حاکمان خواهان اطاعت تردیدناپذیر محکومان هستند. به طور سنتی اقتدارگرایان خواستار این هستند که عقاید و رفتار بیشتر از سوی حکومت‌ها تعیین شود و در مقابل به انتخاب فردی اهمیت کمتری می‌دهند. اما این امکان وجود دارد که در برخی حوزه‌ها، اقتدارگرا بود و در عین حال در حوزه‌های دیگر لیبرال. جمله‌ای به فردریک کبیر منسوب کرده‌اند که گفته است: «با مردم خود توافق کرده‌ام که هرچه دلشان می‌خواهد بگویند و من هرچه دوست دارم انجام دهم». اقتدارگرایی به آسانی این روزها به واژه‌ای طعنه‌آمیز تبدیل شده است و به حکومتی بسیار مغرور و نابردبار اشاره دارد. ... بدین ترتیب گاه دقیقاً به معنی همان کلمه قدیمی‌تر استبدادگرایی است (مک‌لین، ۱۳۸۱: ۵۳)

در مورد تعریف اقتدارگرایی^۱ ابهامات زیادی وجود دارد. «بدسکی» بر این باور است که اقتدارگرایی نظریه و سیستمی از حکمرانی است که با دیکتاتوری پیوند عمیق دارد و در تضاد با دموکراسی است. اصل اساسی در اقتدارگرایی اطاعت از اقتدار حاکم و مخالفت با استقلال افراد در اندیشه و عمل است. اقتدارگرایی به مثابه یک شیوه‌ی حکومت‌داری قدرت را در چهره و دستان یک رهبر یا بخش کوچکی از نخبگان تقویت می‌کند. رهبر یا گروهی که هیچ مسئولیت قانونی نسبت به مردم برعهده ندارد (Bedeski, 1997, 2) و ستال معتقد است ویژگی بارز اقتدارگرایی «تصدی‌گری سیاسی نامحدود» رهبر یا حزب حاکم (اغلب در دولت‌های تک‌حزبی) است. ویژگی ممیز آن نیز قدرت به‌شدت متمرکز است که با سرکوب سیاسی و طرد مخالفان بالقوه تثبیت می‌شود. این قدرت از احزاب سیاسی و تشکیلات توده‌ای برای بسیج مردم در جهت اهداف رژیم استفاده می‌کند. اقتدارگرایی بر قانون حاکمیت تأکید دارد و نه حاکمیت قانون... تصمیم‌های سیاسی از سوی گروهی برگزیده از مقام‌ها و در پشت درهای بسته گرفته می‌شود... در اقتدارگرایی تمایل به اعمال غیررسمی و غیرچارچوب‌مند قدرت سیاسی نیز به چشم می‌خورد. رهبری‌ای «خودخوانده که حتی اگر منتخب هم باشد با انتخاب آزاد شهروندان از میان رقبای انتخاباتی قابل جایگزینی نیست». (Vestal, 1999, 17) در کنار این موارد محرومیت مستبدانه‌ی شهروندان از آزادی‌های مدنی نیز در این نوع حکومت مشهود است. جان دوکیت با تأکید بر مخالفت جمع‌گرایی و اقتدارگرایی با فردگرایی به وجود پیوندی میان آن دو اشاره می‌کند. دوکیت می‌نویسد که اقتدارگرایی و جمع‌گرایی هر دو حقوق و اهداف فردی را در برابر اهداف، انتظارات

¹ - Authoritarianism

جمعی و نیز هم‌نوایی با جمع کم‌اهمیت جلوه می‌دهند (Duckitt, 1989, 67)

۲) فرهنگ سیاسی

برای تعریف فرهنگ سیاسی روشن است که ابتدا باید تعریفی از واژه‌ی فرهنگ ارائه داد. واژه‌ای که همچون بسیاری دیگر از واژه‌های تخصصی در حوزه‌ی علوم انسانی معنایی که مورد اجماع همگان باشد نداشته و بنا بر دیدگاه‌های فکری مختلف تعاریفی کمابیش متفاوت از آن ارائه شده است. به باور دوورژه، «جامعه‌شناسان، مجموعه‌ی روش‌های فنی، نهادها، رفتارها، شیوه‌های زندگی، عادات، تصورات جمعی، باورها و ارزش‌هایی را که جامعه‌ی معینی را شاخص می‌سازد، فرهنگ می‌نامند» (دوورژه، ۱۳۷۹: ۱۳۴). اما چنان‌چه بخواهیم به یک تعریف به نسبت جامع و کلی از فرهنگ بسنده کنیم به نظر می‌رسد که تعریف ادوارد بارنت تیلور از فرهنگ مفید باشد. براساس تعریف تیلور «فرهنگ عبارت است از مجموعه‌ای پیچیده مشتمل بر دانش، اعتقاد، هنر، اخلاقیات، قانون، آداب و همه توانایی‌ها و عاداتی که فرد به عنوان عضوی از جامعه کسب می‌کند» (Encyclopedia of the Social Science, 1986, 527).

بسیاری بر این باورند که فرهنگ سیاسی یکی از مولفه‌های مهم و کارآمد برای درک ویژگی‌ها و تفاوت‌های موجود در هر جامعه و نظام سیاسی است. بحث فرهنگ سیاسی در قرن بیستم به‌ویژه در رابطه با زمینه‌های فرهنگی دیکتاتوری و دموکراسی مطرح شده است. در این ارتباط پرسش اصلی این بود که چه نوع فرهنگ سیاسی مستعد گسترش دموکراسی و یا استقرار دیکتاتوری است؟ (بشیریه، ۱۳۸۱: ۱۵۹). برخی نیز معتقدند فرهنگ سیاسی خود متاثر از فرهنگ عمومی یک جامعه است. «همان‌گونه که فرهنگ عمومی می‌تواند سالم و یا ناسالم باشد، فرهنگ سیاسی نیز می‌تواند بر تساهل و تسامح سیاسی، احترام و اعتماد متقابل، مشارکت‌پذیری و برخورد منطقی با نظرات در برداشت‌های سیاسی دیگران مبتنی باشد و فرهنگ سالم سیاسی نام گیرد و یا به تحمل‌ناپذیری، بی‌احترامی به نظرات و گرایش‌های سیاسی دیگران، برخوردهای تحریک‌کننده و تخریبی در قلمرو سیاسی و به عبارتی فرهنگ ناسالم سیاسی نامیده شود» (ازغندی، ۱۳۸۵: ۷۵ - ۷۴).

آلموند، پاول و مونت در اثر مشهور «چارچوبی نظری برای سیاست تطبیقی» فرهنگ سیاسی را این‌گونه تعریف کرده‌اند: «هر فرهنگ سیاسی توزیع خاصی از ایستارها، ارزش‌ها،

احساسات، اطلاعات و مهارت‌های سیاسی است. آنان بر این باورند که همان‌گونه که ارزش‌ها و نگرش‌های افراد بر اعمال آنان تاثیر می‌گذارد فرهنگ سیاسی یک ملت نیز بر رفتار شهروندان و رهبران آن در سراسر نظام سیاسی تاثیر می‌گذارد» (آلموند و همکاران، ۱۳۸۱: ۷۱).

۳. فردیت: فردیت بر اساس تعریف فرهنگ آکسفورد به معنای کیفیت یا شخصیت منحصر به فرد هر کسی یا چیزی است که آن را از دیگر هم‌نوعان خود متمایز می‌سازد. (Oxford Dictionary) در این مقاله نیز فردیت در همین مفهوم به کار گرفته شده است و مقصود از آن، «من» هر فرد است که به او استقلال و هویت فردی می‌بخشد. با این همه فردیت با مفاهیمی همچون فردگرایی تشابه بسیاری دارد تا آنجا که برخی این دو را یکسان تعریف کرده‌اند. از جمله جهان‌نگلو که معتقد است فردیت^۱ و فردگرایی^۲ در معنای واقعی آن مفهومی است مدرن و برآمده از اندیشه‌های عصر روشنگری در اروپا. فرد در این دوره همانند شهروند دولت‌شهر در قبال جامعه و حفظ دستاوردهای انقلاب [فرانسه] که دموکراسی و حقوق بشر هستند مسئول شناخته می‌شد و این تعریفی است که تا عصر حاضر نیز رواج داشته و مورد قبول متفکران مدرن است (جهان‌نگلو، ۱۳۸۳: ۱۵۴).

در فرهنگ اقتصادی نئوپالگریو در خصوص تعریف فردگرایی آمده است: «فردگرایی آن نظریه‌ی اجتماعی یا ایدئولوژی اجتماعی است که ارزش اخلاقی بالاتری را به فرد در قبال اجتماع یا جامعه اختصاص می‌دهد و در نتیجه فردگرایی نظریه‌ای است که از آزاد گذاردن افراد حمایت می‌کند به نحوی که به هرآنچه آن را به نفع شخص خودشان می‌دانند عمل کنند (جهان‌یان، ۱۳۷۸: ۴۰) به این ترتیب فردگرایی با تقدم فرد بر جمع و اولویت قائل شدن برای حیات فردی در مقابل حیات اجتماعی در ارتباط است. با توجه به مطالب ذکر شده در بالا باید گفت در نهایت مفهوم فردیت با فردگرایی به رغم نزدیکی بسیار متفاوت است و در این نوشتار این دو متمایز از یکدیگر در نظر گرفته شده است.

ب. دیدگاه‌های نظری درباره ریشه‌های شکل‌گیری و باز تولید اقتدارگرایی

نظریه‌های بسیاری در خصوص علل تفوق ساخت سیاسی اقتدارگرایانه و تداوم آن در قالب

^۱ - Individuality

^۲ - Individualism

نظام‌های سیاسی گوناگون ارائه شده است. برخی از این نظریه‌ها خاص ایران نیستند و در واقع آنها را باید در زمره‌ی نظریه‌های رایج و مطرح در ادبیات سیاسی در نظر گرفت و برخی دیگر با توجه به موقعیت ایران و خاص جامعه‌ی ایرانی مطرح شده است. در یک دسته‌بندی کلی می‌توان نظریه‌های مطرح در زمینه‌ی بازتولید اقتدارگرایی را به چهار دسته‌ی نظریه‌ی روانشناختی، جامعه‌شناختی، جغرافیای سیاسی و فرهنگ سیاسی تقسیم‌بندی کرد.

۱) نظریه‌های روانشناختی

الف) در زمینه‌ی تفوق اقتدارگرایی در شرق و ادامه‌ی حیات حکومت‌هایی که در عملکردشان هیچ توجهی به خواست مردم ندارند و اصولاً مردم را در نظر نمی‌گیرند یک نظریه‌ی کلاسیک و قدیمی وجود دارد که ریشه‌ی آن به آرای ارسطو برمی‌گردد. در نظریه سرشت بردگی ارسطو بر این باور بود که بندگی و بردگی برخلاف آنچه برخی می‌گویند خلاف طبیعت نیست بلکه برای تامین نیازمندی‌های جامعه ضروری است... ارسطو جامعه را به دو بخش آزادگان و بردگان تقسیم می‌کرد و بردگی را مختص به بخشی از افراد جامعه می‌دانست (فلاح رفیع، ۱۳۸۳: ۱۳) او بر این باور بود که شرقی‌ها سرشت بردگان را دارند و به خودکامگان عشق می‌ورزند و از سنگدلی لذت می‌برند. ارسطو سلسله‌مراتب هستی را به زمینه سیاست و اجتماع می‌کشاند و می‌گوید ملل جهان در یک مرتبه نیستند. پاره‌ای اربابند و پاره‌ای برده. این نگاه پس از ارسطو هم در اندیشه سیاسی پایدار ماند. مونتسکیو در قرن ۱۸ همین نگاه را با کمی تعدیل و به گونه‌ای دیگر مطرح می‌کند و می‌گوید حکومت معتدل، شایسته جهان مسیحی است و حکومت خودکامه، شایسته جهان اسلام. دیدگاهی که بعد از آن در آرای هگل مطرح می‌شود.

از دید هگل شرقیان نمی‌دانند که روح انسان به کلی آزاد است و چون این را نمی‌دانند خود نیز آزاد نیستند. شرقیان فقط شخص حاکم را آزاد می‌دانند. حاصل این آزادی یکجانبه‌ی تن واحد حاکم بلهوسی، درنده‌خویی، افسارگسیختگی و یا صورت ملایم‌تر این صفات است. (توسلی رکن آبادی، ۱۳۸۸: ۶۲) به بیان هگل «شرقیان تنها می‌دانستند که یک تن آزاد است و سپس یونانیان و رومیان پی بردند که برخی از آدمی‌زادگان آزادند و سرانجام ما می‌دانیم که همه‌ی انسان‌ها آزادند و انسان به حکم طبیعت خود آزاد است... هگل بر آزادی همه‌ی انسان‌ها تاکید می‌کند اما این «همه» فقط «همه اروپاییان مسیحی» را شامل می‌شود (هگل، ۱۳۸۱ در توسلی رکن آبادی، همان: ۶۲) این نگاه بنیانی نژادپرستانه و غیرمنطقی دارد و به همین دلیل مورد انتقاد گسترده قرار گرفته است.

ب) نظریه خود-دگرآزاری یا سادو-مازوخیسم دیدگاه روانشناختی است که بر پیوند عمیق میان سادیسم و مازوخیسم، یعنی گرایش به خودآزاری و دگرآزاری تأکید دارد. نام سادیسم برگرفته از مارکی دوساد فیلسوف فرانسوی است که در نوشته‌هایش آثار خشونت و دگرآزاری به وفور مشاهده می‌شود و مازوخیسم نیز برگرفته از نام فون زاخر مازوخ رمان نویس اتریشی است که در رمان‌های معروفش از علاقه به آزار دیدن و رنج کشیدن در برابر دیگران سخن می‌گوید. این دو اصطلاح گرچه در ظاهر با یکدیگر در تضاد است اما گفته می‌شود این دو می‌توانند در پیوند با هم باشند. «اریک فروم در کتاب گریز از آزادی بهترین تعبیر را از این زاویه ارائه داده است. البته این مورد در اصل برای بررسی شکل‌گیری حکومت نازی در آلمان و سلطه‌ی هیتلر مطرح شده اما می‌توان آن را در مورد دلایل اقتدارگرایی در شرق و سلطه‌پذیری ملل شرقی هم مطرح کرد.» (عبدالفتاح امام، ۱۳۷۷: ۱۸-۴۱۶). باور بر این است که مردمان مشرق زمین نیز هرگاه بر مسند قدرت قرار گیرند علاقه‌مندند تا به دیگران آزار رسانند و هرگاه زیردست باشند علاقه به اطاعت محض در آنها پدیدار می‌شود و در نتیجه گرایش‌های سادومازوخیستی به صورت بالقوه در آنها قوی است. با این همه این دیدگاه نیز به واسطه‌ی نبود تحقیقات علمی و استنادات قوی نمی‌تواند دلیلی محکم برای سلطه تاریخی اقتدارگرایی در ایران ارائه دهد.

۲) نظریه‌ی جامعه‌شناختی

الف) نظریه‌ی جامعه‌ی توده‌ای: یکی از نظریه‌های مطرح در زمینه‌ی شکل‌گیری و بازتولید اقتدارگرایی نظریه‌ی جامعه‌ی توده‌ای است که از سوی نظریه‌پردازانی همچون هانا آرنت و کورنهایوزر مطرح شده است. این نظریه بیشتر مختص جوامع غربی است و بیش از هرچیز با شکل‌گیری و روی کار آمدن نظام نازی‌ها در آلمان ارتباط دارد. به باور هانا آرنت در جوامع توده‌ای جامعه‌ی مدنی به شدت ضعیف است و جامعه‌ی شکلی ذره‌ای دارد. در چنین جامعه‌ای نظام‌های اقتدارگرا می‌توانند به راحتی توده‌ها را بسیج کرده و در راستای اهداف مورد نظر خود به حرکت درآورند. از این رو، بسیاری از نظریه‌پردازان جامعه‌ی توده‌وار و جامعه‌ی مدنی را در نقطه‌ی مقابل هم قرار می‌دهند. در این گونه جوامع ذره‌ای شدن هویت افراد موجب شده است تا نهادهای جامعه‌ی مدنی امکان ظهور و بروز نداشته باشند و در نتیجه ساخت قدرت اقتدارگرا ادامه حیات می‌یابد.

ب) نظریه‌های جامعه‌شناسی تاریخی

۱- نظریه‌ی استبداد شرقی: یکی از مهم‌ترین نظریه‌هایی که درباره‌ی علت شکل‌گیری و

تداوم اقتدارگرایی و سلطه‌ی نظام‌های اقتدارگرا در ایران وجود دارد نظریه‌ی استبداد شرقی است. پژوهش‌گران و محققان مسایل ایران در ارزیابی ساختار طبقاتی و قشربندی اجتماعی و ماهیت و کارکرد دولت‌های ایران قبل از قرن بیستم را می‌توان به دو گروه تقسیم کرد: گروهی از محققان با توجه به شرایط پیشاسرمایه‌داری ایران و با تأکید بر شباهت‌های تاریخی ایران با تاریخ اروپا و شدیداً متأثر از نظرات محققان مارکسیست روسی یعنی افرادی همچون دیاکونف و پتروشفسکی، الگوی فئودالیسم را برای بررسی ایران پیشاسرمایه‌داری به کار می‌برند. گروهی دیگر از جمله محمدعلی همایون کاتوزیان و محمدعلی خنجی و به نحوی جان فوران، پروانده آبراهامیان و احمد اشرف با تأکید بر تفاوت‌های تاریخی ایران و اروپا، الگوی شیوه تولید آسیایی را در بررسی خود به کار می‌بندند. روی هم رفته نظریات آسیایی ایران از سه مفهوم عمده یعنی ۱. شیوه تولید آسیایی کارل مارکس و فریدریش انگلس؛ ۲. سلطه پدرسالارانه ماکس وبر و ۳. استبداد شرقی کارل ویتفولگ بهره می‌گیرند. (ازغندی، ۱۳۸۹: ۲۲) از نظر ویتفولگ استبداد و اقتدارگرایی در غرب هم سابقه داشته اما نوع شرقی آن با نوع غربی قابل مقایسه نیست و بسیار گسترده‌تر، فراگیرتر و ستمگرتر بوده است. ویتفولگ با دست گذاشتن بر ویژگی‌های جغرافیایی این جوامع از اهمیت نظام آبی در این جوامع نام می‌برد و می‌گوید دولت در جوامع شرقی بزرگترین زمین‌دار بوده و نظام آبیاری را در کنترل خود داشته است. به این ترتیب سازمان یکپارچه آبیاری، سلطه‌ای سیاسی و مرکزی را طلب می‌کند که استبدادی هم باشد و به پدیده‌ای تبدیل می‌شود که در نهایت استبداد شرقی نامیده می‌شود و دولتی را به وجود می‌آورد که مستقل از طبقات اجتماعی و ورای طبقات اجتماعی قرار دارد. از جمله افرادی که از این دیدگاه برای تبیین ریشه‌های اقتدارگرایی در ایران استفاده کرده پروانده آبراهامیان است که در مجموعه مقالاتی در جامعه‌شناسی سیاسی این دیدگاه را در مورد امپراتوری‌های ایران باستان مفید دانسته اما درخصوص بقیه دوره‌ها ناکارآمد می‌داند، چون به باور او دیوانسالاری گسترده و شیوه‌ی آبیاری متمرکز در باقی زمان‌ها در ایران وجود نداشته است. این دیدگاه همان‌طور که مشخص است بنیانی اقتصادی دارد.

۲- نظریه‌ی چرخه استبداد: از دیدگاه همایون کاتوزیان، استبداد در ایران ناشی از بی‌قانونی و بی‌ثباتی است. این دیدگاه از چرخه‌ی استبداد سخن می‌گوید و معتقد است جامعه ایران در مقابل جامعه‌ی بلندمدت اروپا «جامعه‌ای کوتاه‌مدت» است که تنها زنجیره‌ای از حوادث و وقایع را در پی داشته و انباشتی در آن صورت نگرفته است. در این تحلیل شرایط جغرافیایی و کم‌آبی به دو

دلیل عمده اهمیت دارد؛ یکی آن که باعث ایجاد واحدهای تولید روستایی منفک و مستقلی شد که مازاد تولید هیچ کدامشان آن قدر نبود تا بتواند پایگاه فئودالی پدید آورد. دوم این که به علت وسعت مناطق، مجموع مازاد تولید روستاها آن قدر زیاد بود که اگر به دست یک نیروی نظامی خارج از روستاها می افتاد برای آن پایگاه اقتصادی لازم را جهت ساختن امپراتوری یا دولت استبدادی به وجود می آورد. از نظر وی ایران در طول تاریخ همواره دولت و جامعه‌ای استبدادی بوده است که در آن دولت، طبقات اجتماعی، قانون، سیاست و مانند آن‌ها صورتی متفاوت با آنچه در تاریخ اروپا مشاهده شده و نظریه پردازان اروپایی تبیین و تحلیل کرده‌اند داشته است. «تاریخ جامعه استبدادی دربرگیرنده‌ی چرخه‌ای از دولت‌های استبدادی است که عمر هر دولت با شورش پایانی می یابد و سپس آشوب و هرج و مرج حکم فرما می گردد، تا اینکه دولت جدیدی بدان پایان بخشد و حکومت استبدادی را احیا کند.» (همایون کاتوزیان، ۱۳۹۱: ۲۰-۱۹)

۳) نظریه‌ی جغرافیای سیاسی

مسئله‌ی دیگری که در تحلیل زورمداری و استبداد ایرانی جایگاه ویژه‌ای دارد موقعیت ژئوپولیتیکی ایران است. افراد مختلفی تاکنون به اهمیت عامل جغرافیای سیاسی در شکل دهی به ساخت حکومت در ایران اشاره کرده‌اند. از جمله ریچارد کاتم اشاره می کند: محیط و جغرافیای ایران موجب منحصر به فرد شدن خصلت، فرهنگ و تاریخ مردم این سرزمین شد و در ادامه نوعی از خصوصیات ملی در ایرانیان را به وجود آورد که همین خصوصیت به نوبه خود نیروی مهمی در پیدایش احساسات ناسیونالیستی گردید. ... ویژگی جغرافیایی و ژئوپولیتیکی ایران در ساخت اندیشه حکومت چنان اهمیتی دارد که بناگزی بر تمام جنبه‌های سازمان اجتماعی ایران و روانشناسی اجتماعی مردم تاثیر عظیمی برجای می گذارد. (کاتم، ۱۳۷۱: ۱۸ و ۱۷) این موضوع بیش از همه در نظریه‌ی «راهبرد و سیاست سرزمینی» پرویز پیران دیده می شود. پیران معتقد است الگوی زورمداری یا همان استبداد سنتز شرایط اجتماعی- اقتصادی و سرزمینی و ناامنی است و از این رو کنشگر ایرانی هوشمندانه آن را برگزیده و بازتولید کرده است.

نظام پیران، در تحلیلی سه سطحی خود را پیش می برد: در سطح کلان، شکل گیری ساختار اجتماعی جامعه ایران یعنی نظام ایل نشینی، نظام روستائینی پراکنده و نیمه خودکفا و بالاخره نظام شهرنشینی به عنوان جایگاه زورمداری یا استبداد مورد تحلیل قرار می گیرد. در سطح میانه

نهاد سیاست و مذهب قرار دارد که در جامعه‌ی ایرانی اهمیتی بی‌مانند به کف می‌آورد و حایل حکومت استبدادی و توده مردم می‌گردد... پیران در سطح تحلیل خرد هم می‌کوشد به این سوال پاسخ دهد که چه انسانی در این جامعه پا به عرصه حیات می‌نهد. (گودرزی، ۱۳۸۹: ۵۲-۵۰، برای مطالعه بیشتر بنگرید به (پیران، ۱۳۸۴: ۳۴-۲۲)

۴) نظریه فرهنگ سیاسی

اما در کنار همه این دیدگاه‌ها دیدگاهی دیگر نیز وجود دارد که بر نقش فرهنگ سیاسی بر تداوم اقتدارگرایی در ایران تاکید دارد. دیدگاهی که در بین دیدگاه‌های دیگر طرفداران بیشتری داشته و در واقع بسیار بهتر می‌تواند تداوم اقتدارگرایی و ساختار سیاسی اقتدارگرایانه در ایران را توضیح داده و تبیین کند. بر اساس این دیدگاه وجود فرهنگ سیاسی اقتدارگرا و عناصری فرهنگی، موجبات تشدید اقتدارگرایی در ایران و حضور دیرپای نظام‌های سیاسی اقتدارگرا در این سرزمین را فراهم آورده است. در این مقاله نیز از زاویه‌ی فرهنگ سیاسی به تداوم و بازتولید اقتدارگرایی در ایران پرداخته شده است.

برای مثال بشیریه در بحث پیرامون ایدئولوژی و فرهنگ گروه‌های حاکم اظهار می‌دارد فرهنگ و نگرش سیاسی گروه‌های حاکم در ایران به دلایل عمیق تاریخی و اجتماعی و روانشناختی، نگرشی پاتریمونیالیستی بوده که در آن، ساخت قدرت به عنوان رابطه‌ای عمودی و آمرانه از بالا به پایین میان حکام و مردم تصور می‌شده است. شکل نهادی این رابطه‌ی قدرت عمودی و پدرسالارانه ممکن است در طی تاریخ- به‌ویژه در قرن بیستم- دگرگون شده باشد؛ اما رابطه‌ی قدرت علی‌رغم ورود عناصر تازه‌ای در آن اساساً دگرگون نشده است. در این خصوص نباید نقش نظام و ساخت قدرت سیاسی در طی تاریخ را در همین زمینه نادیده گرفت و آن را به حساب فرآیند جامعه‌پذیری اولیه (فرهنگ، مذهب و خانواده) گذاشت. خلاصه اینکه ساخت و رابطه‌ی قدرت سیاسی (مطلقه یا عمودی) فرهنگ سیاسی (تابعیت) را اگر به وجود نیاورد، دست کم تقویت و حفظ می‌کند. (بشیریه، ۱۳۸۶: ۶۷۱-۶۶۱)

سریع القلم نیز در کتاب اقتدارگرایی ایرانی در عهد قاجار به بررسی ویژگی‌ها و خصایص نظام‌های اقتدارگرا می‌پردازد و معتقد است اقتدارگرایی ایرانی برخلاف آنچه که بعضی تصور می‌کنند ضرورتاً یک پدیده‌ی دولتی نیست بلکه در ناخودآگاه فرهنگ عمومی جاری و فعال است. (سریع‌القلم، ۱۳۹۱: ۵۱-۵۰) علاوه بر او ماروین زونیس در کتاب نخبگان سیاسی ایران از

همین منظر تاثیرات ساختار قدرت بر گسترش برخی از شاخص‌های فرهنگ سیاسی تابعیت را مورد بررسی قرار داده است. بر اساس بررسی‌های آماری زونیس، درجه‌ی پایینی از احساس توانایی سیاسی با درجه‌ی بالایی از بدبینی همراه بوده است. نتیجه‌ای که از این موضوع گرفته می‌شود این است که اصولاً احساس بی‌قدرتی به احساس بیگانگی و بدبینی سیاسی می‌انجامد (بشیریه، ۱۳۸۶: ۶۶۸) از این منظر این ساخت قدرت سیاسی و ویژگی‌های آن است که با توجه به دوام و پایداری‌اش در بازه زمانی درازمدت به بازتولید اقتدارگرایی در ایران انجامیده است.

۲. فرهنگ سیاسی ایرانیان و تاثیر آن بر بازتولید اقتدارگرایی در ایران

در اینکه چگونه فرهنگ سیاسی مسلط در ایران بر بازتولید اقتدارگرایی تاثیر می‌گذارد موارد متعددی ذکر شده است. ما در این نوشتار تنها بر روی یک عامل که پیش از این کمتر مورد توجه قرار گرفته است تاکید می‌کنیم یعنی عدم شکل‌گیری فردیت نزد ایرانیان و تاثیر آن بر بازتولید و تداوم اقتدارگرایی در ایران.

همان‌گونه که سریع‌القلم اظهار می‌دارد اقتدارگرایی ایرانی برخلاف آنچه که بعضی تصور می‌کنند، ضرورتاً یک پدیده دولتی نیست بلکه در ناخودآگاه فرهنگ عمومی، جاری و فعال است. نه تنها عامه‌ی مردم بلکه قشر عظیمی از تحصیل‌کرده‌های ایرانی اعم از اساتید دانشگاه، مهندسان و پزشکان، خصایص اقتدارگرایی را بدون آن که خود به آن معترف باشند در افکار و رفتار خود حمل می‌کنند (سریع‌القلم، ۱۳۹۱: ۹) به این ترتیب به نظر می‌رسد برای پاسخ به این مساله که چرا در طول تاریخ ایران، با سقوط یک حکومت مستبد، نظام جایگزین آن نیز همان شیوه استبدادی را دنبال کرده است باید به سراغ فرهنگ سیاسی رفت. «معمولاً حکومت‌های خودکامه هیچ‌گاه آمادگی تفویض قدرت به طریق مسالمت‌آمیز را ندارند و برای باقی ماندن در قدرت از هیچ کوششی دریغ نمی‌کنند. همین فراگرد سبب می‌شود که کشور دچار آشوب و هرج و مرج و دست آخر انقلاب بشود و این زمانی است که مردم در آستانه انفجار قرار می‌گیرند و راهی جز توسل به شیوه‌های غیرعقلایی برای تفویض حکومت ندارند. در نهایت کار به جایی می‌رسد که توده‌های مستأصل به هر وسیله‌ای متوسل می‌شوند تا فرمانروای خودکامه

را از اریکه‌ی قدرت به زیر بکشند. هنگامی که خواسته‌ی آنها جامه عمل پوشید آنها دوباره دنبال فرد مقتداری می‌روند که بتواند اوضاع را سروسامان دهد و امنیت را برقرار سازد. زیرا جامعه آسیب دیده از خشونت و طغیان را نمی‌توان با ملایمت و نرمش قانون اداره کرد. همین امر در یک دور باطل دوباره منتهی به استقرار استبدادی می‌شود. جالب این جاست که در آغاز هر کدام از این چرخه‌های استبدادی، مردم با آغوش باز از آن استقبال می‌کنند» (کازمی‌زند، ۱۳۸۲: ۱۵۶) عاملی که نشان از آمادگی فرهنگی برای پذیرش حکومت‌های اقتدارگرا دارد و در این میان به نظر می‌رسد باید به ضعف فردیت در میان ایرانیان و شکل‌نگرفتن این مفهوم میان آنان به عنوان عاملی که موجبات استمرار و بازتولید اقتدارگرایی در قالب شخصیت اقتدارگرا و نظام سیاست اقتدارگرا و شبه اقتدارگرا را فراهم آورده است، اشاره کرد.

الف. عدم شکل‌گیری فردیت و تاثیر آن بر تداوم اقتدارگرایی در ایران

در ابتدا و پیش از شروع این بحث لازم است به این نکته اشاره شود که تمام نظریه‌هایی که در صفحات پیشین به آن‌ها اشاره شد هریک تا حدی توانسته است بخشی از زوایای پنهان تداوم و بازتولید اقتدارگرایی را روشن سازد اما به نظر می‌رسد عاملی که با وجود اهمیت فراوان کمتر به آن پرداخته شده بحث ضعف فردیت و شکل‌نگرفتن مفهوم فرد و هویت فردی نزد ایرانیان در طول تاریخ بوده است. موضوعی که ظاهراً می‌تواند نقشی اساسی در روشن‌نمودن علت تداوم اقتدارگرایی در ایران در طول سال‌های متمادی داشته باشد. البته در اینجا باید روشن کرد که هرچند برخی بر وجود فردگرایی و فردمحوری در میان ایرانیان تاکید کرده‌اند اما مقصود از فردیت در اینجا معنای مثبت آن می‌باشد که در میان ایرانیان مفقود بوده و نه به معنای منفی که خود را در قالب خودخواهی و فردمحوری و ضعف در انجام کارهای جمعی نشان داده است. این در واقع همان معنای غربی فردگرایی است که «اعتقاد به اهمیت والای فرد است نسبت به هر گروه اجتماعی یا هیات جمعی، و معمولاً قطب مخالف جمع‌گرایی شناخته می‌شود... آنچه می‌توان آن را فردگرایی مترقی نامید بر رشد شخصی و ترقی انسان تاکید می‌کند و در ایده‌ی

وجود مستقل فرد بیان می‌شود» (هیوود، ۱۳۹۱: ۱۸۰) براین اساس پرسش این است که چه عواملی موجب شده تا فردیت در معنای مثبت آن در میان ایرانیان شکل نگرفته یا ضعیف باقی بماند؟ در اینجا ما به دو عامل ساخت قدرت اقتدارگرا در خانواده‌ی ایرانی و آموزه‌های مذهبی دیرپا در فرهنگ ایرانی متمرکز خواهیم شد.

ب. ساخت قدرت اقتدارگرا در خانواده ایرانی: پدرسالاری و سرکوب فردیت در ایرانیان

بررسی تاثیر اقتدارطلبی و چگونگی شکل‌گیری آن از مدت‌ها قبل موضوع بررسی بسیاری از پژوهشگران بوده است. تئودور آدورنو از جمله جامعه‌شناسانی است که در کتاب شخصیت اقتدارطلب به بیان ویژگی‌های این نوع شخصیت پرداخته است. او شخصیت اقتدارطلب را فردی اساساً ضعیف و وابسته و ناامن می‌داند و برای سنجش اقتدارگرایی از مقیاس فاشیسم استفاده می‌کند. این مقیاس در ۹ بعد کلیدی شخصیت فاشیست در کتاب طراحی شده است که عبارتند از: عرف‌پرستی، اطاعت از قدرت، تعرض مستبدانه، خشک‌اندیشی، خرافه‌پرستی، قدرت و صلابت، بدبینی و ویرانگری، فرافکنی، نگرش به جنس (Adorno, 1950: 28) در این میان نقش خانواده در شکل‌گیری چنین شخصیتی بسیار تاثیرگذار است. بسیاری خانواده را به‌عنوان کوچک‌ترین واحد اجتماع که می‌تواند روابط را در سطوح بالاتر سازماندهی کند، می‌شناسند. در ایران نیز ساخت خانواده‌ها همواره پدرسالارانه بوده و به‌دنبال آن ساختار سیاسی نیز همواره یک وضعیت اقتدارگرایانه داشته است. فرهنگ سیاسی در ایران همواره با ویژگی اقتدار ابتدا در خانواده و سپس در ساخت سیاسی اقتدارگرا بازتولید می‌شود که در آن شاه ظلل‌الله و سایه خدا تلقی شده است. (بشیریه، ۱۳۸۶: ۲۳-۲۲)

در نظام خانواده در ایران پدر حاکمیت داشت؛ هم بر فرد و هم بر جمع. این سیطره بازتاب شرایط زیستی پیشه‌وران، کاسبکاران و خرده‌پاهای شهری و روستایی بود که برعکس همتای اروپایی خویش در گسترش مناسبات تولید نازا ماند. بنابراین «من» این خیل عظیم رشد نکرد و شخصیتش در پیچ و خم تاریخ استبداد ماند و روحیاتش همان شبیحی است که سراسر جامعه‌ی ما را فرا گرفته و جز با شناخت و تحلیل آن نمی‌توان به رهایی دست یافت (قندچی تهرانی، ۱۳۷۹: ۱۳) این ساخت اقتدارگرایانه‌ی نهاد خانواده ایرانی در طول تاریخ و به دنبالش عدم شکل‌گیری شخصیت و هویت فردی نزد ایرانیان نتیجه‌ای نداشت جز تولید مداوم شخصیت

اقتدارگرا در تاریخ ایران. به همین دلیل است که می‌بینیم فرهنگ سیاسی انباشته شده ایران مبتنی بر بی‌اعتمادی، ابهام در بیان، قاعده‌گریزی، رفتاری غریزی، احساسات مفرط، فردگرایی منفی، واقعیت‌گریزی و روش حذف و تخریب در حل اختلاف‌ها است. شاه برای ایرانیان همیشه تجسم دولت و فرمانروای مطلق بود و حتی در دوران پیش از اسلام و اوائل دوره صفویه در قرن شانزدهم، به مثابه خدا نگریسته می‌شد. در چنین فضایی از ابهام، خصوصیات از قبیل زیرکی، پنهان کاری، چاپلوسی، ارضاء تمنیات دیگران، بله قربان گوئی، نیرنگ و خیانت را به فنون عمده بقاء در دربار ایران تبدیل می‌شد... هیچ کس هیچ گاه ایرانیان را به رُک گوئی یا صراحت لهجه متهم نکرده است (فولر، ۱۳۷۳: ۲۷) فرهنگ سیاسی اقتدارگرایانه با ساخت خانواده پدرسالارانه ملازمت دارد. در ساخت خانواده پدرسالارانه به‌ویژه هنگامی که با تمرکز قدرت، انضباط شدید و روابط سرد عاطفی همراه باشد، پدر میان مهرمطلق و قهرمطلق در نوسان است و کودک احساس می‌کند بر رفتار دیگران نسبت به خود کنترلی ندارد. در نتیجه دنیا به نظرش غیرعقلانی و غیرقابل اعتماد می‌رسد. بنابراین می‌کوشد امنیت خود را از طریق اطاعت از فرادستان تأمین کند. بدین‌سان شیوه‌ای که کودک در برخورد با سلطه پدری اتخاذ می‌کند، تاثیر پایداری در برخورد او با قدرت سیاسی می‌گذارد. (بشیریه، ۱۳۷۰: ۲۶) خودکامگی خانواده‌ی اقتدارگرا و زورگویی کم کم نیازهای کودک را به عوامل بیرونی برای انتظام اعمالش بیشتر می‌کرد. چیرگی‌ای که به طور پنهان و بی‌درنگ در خانواده تمرین می‌شد به چهار دلیل رفته رفته ستم را بیرونی می‌کرد: ۱. ناتوانی کودک در چالش با زورگویی پدر یا بزرگتر؛ ۲. تیرته‌ی پدر یا بزرگتر به سبب وجود احساسات و علایق جاری در خانواده؛ ۳. طبیعی شدن متهم کردن کسی یا چیزی به جز پدر (بزرگتر، رهبر)؛ و ۴. دورافتادن کودک از خویشتن به علت ناتوانی‌های ذاتی که از فرآورده‌های خانواده‌ی پدرسالار است (قندچی تهرانی، ۱۳۷۹: ۷۲) به این ترتیب، در خصوص سرشت اقتدارگرایانه خانواده ایرانی و بازتولید اقتدارگرایی در خانواده ایرانی در طول سده‌های گذشته تا به امروز کمتر کسی تردید دارد. دیوید مک‌لند^۱ پژوهشگر آمریکایی نیز طی تحقیقی که در سال ۱۹۶۸ انجام داد، به این نتیجه رسید که ساخت خانواده ایرانی بسیار اقتدارگرا و سلطه‌طلب است. به نظر مک‌لند سلطه پدر در حوزه‌های گوناگون زندگی باعث عدم اعتماد کامل فرد می‌شود. این امر سبب می‌شود که فرد بسیار درونگرا شود یا انتقام پدرش را از دولت و

^۱ - David McClelland

زندگی اجتماعی و سیاسی بگیرد. بنابراین ممکن است حالتی از افراط و تفریط به وجود بیاید: یا انفعال کامل و یا فعالیت بسیار شدید (کمالی، ۱۳۷۴: ۱۴۲).
با وجود تغییرات اساسی در جامعه‌ی ایرانی در طول دهه‌های اخیر اما برخی یافته‌های تجربی نشان می‌دهد شاخص اقتدارگرایی در خانواده‌ی ایرانی همچنان بالاست. برای مثال در پیمایش ملی فرهنگ سیاسی مردم ایران ۳۵ درصد از پاسخ دهندگان به این پرسش کلیدی که باید به بچه‌ها آموخت تا همیشه حرف بزرگ‌ترها را بی‌چون و چرا بپذیرند و گوش کنند پاسخ مثبت داده‌اند. همچنین شواهد تجربی براساس یافته‌های به دست آمده در پیمایش ملی فرهنگ سیاسی مردم ایران دلالت بر آن دارد که در بررسی شاخص اقتدارگرایی درصد متوسط رو به بالا ۵۴/۹ و درصد اقتدارگرایی متوسط رو به پایین ۴۵/۱ درصد جامعه‌ی آماری است. از این رو مشخص می‌شود درصد بالایی از جامعه‌ی ایرانی شاخص اقتدارگرایی قوی دارد و اقتدارگرایی در سطوح مختلف از جمله خانواده‌ی ایرانی بازتولید شده است (پیمایش ملی فرهنگ سیاسی مردم ایران، ۱۳۸۴: ۲۴۷ و ۲۴۲) به این ترتیب باید گفت ساخت سیاسی اقتدارگرا نتیجه‌ی فرهنگ سیاسی اقتدارگرا و فرهنگ سیاسی اقتدارگرا نیز خود حاصل تولید انبوه شخصیت اقتدارگرا در نظام خانواده‌ی اقتدارگرا است. در نتیجه به روشنی می‌توان گفت قرن‌ها تداوم حکومت‌های اقتدارگرا بدون ایجاد زمینه‌های پذیرش آن در میان مردم که همانا ناشی از نفوذ و سلطه‌ی فرهنگ اقتدارگرا در سطوح مختلف جامعه است امکان‌پذیر نبوده است.

پ. مذهب، عدم شکل‌گیری فردیت در ایرانیان و تداوم اقتدارگرایی

عامل دیگری که برخی از آن به عنوان مانعی بر سر راه شکل‌گیری مفهوم فردیت نزد ایرانیان از آن یاد می‌کنند وجود برخی آموزه‌های مذهبی است. آموزه‌هایی که از دوران پیش از اسلام تا به امروز در قالب‌های مختلف و به اشکال گوناگون ادامه یافته است. به همین دلیل است که برخی از نظریه‌پردازان مانند کاتوزیان با تأکید بر مذهب معتقدند آموزه‌های دینی در تولید و بازتولید استبداد از تاریخ ایران باستان تا صدر اسلام و از اسلام تا عصر مشروطیت و پس از آن نقش مهمی ایفا کرده‌اند. «حکوت‌های پیش از اسلام در ایران معمولاً توجیه مشروعیت

سیاسی خود را با دستیابی به مفاهیمی از قبیل پادشاه دارای فره ایزدی یا نماینده‌ی اهورامزدا بر روی زمین استوار می‌نمودند. در دوره پس از اسلام تا برآمدن نهضت مشروطیت نیز با گرده- برداری از نظریه سیاسی فیلسوف‌شاهی گرده برداری از نظریه سیاسی فیلسوف‌شاهی افلاطون و در هم جوشی از این باور دینی که خلیفه جانشین پیامبر است و پس از صفویه با اقتباس از تلقی خاصی از امامت و ولایت سیاسی مذهب تشیع به بازسازی مشروعیت حکومت‌ها می‌پرداختند و صد البته پس‌زمینه‌های آن همان توجیحات شبه‌تئوریک دوره‌ی قبل از اسلام بود. پس از انقلاب مشروطیت که به ظاهر برای اولین بار سخن از قانون در مفهوم مدرن آن می‌رود با مشروعیتی روبرو هستیم که از مشروعیت سنتی فاصله می‌گیرد و به مشروعیت قانونی در مفهوم وبری آن نزدیک‌تر می‌شود. اما باز به دلایل و علل گوناگون، به‌رغم ظاهر قانونی قوای حاکمیت، نظام سیاسی در درون استبدادی باقی می‌ماند و سرانجامش به مبانی ایدئولوژیکی ختم می‌شود که در شعار خدا، شاه، میهن، تجلی می‌یابد.» (گودرزی، ۱۳۸۹: ۳۴) چنین شرایطی و اطلاق القابی همچون ابدمدت، قدر قدرت، قبله عالم، شاه شاهان، اسلام‌پناه، معدلت آثار، سایه خدا بر زمین، سلطان ملک و دین به شاهان، واجب‌الاطاعه دانستن آن‌ها و فرض این مساله که اعتراض و مخالفت با آن‌ها خروج از دین در قیام بر علیه امام عصر (عج) می‌باشد معلول فرهنگ و شرایط اجتماعی است که به تدریج طی قرون متمادی در ایران جا افتاده است (زیباکلام، ۱۳۷۳: ۳۵)

در این میان تصوف هم عامل قدرتمند دیگری است که در کنار مذهب و آموزه‌های مذهبی یا خود به عنوان شکلی از مذهب مانعی بر سر راه شکل‌گیری فردیت در میان ایرانیان بوده است. در پیدایش تصوف نظرها مختلف است. عده‌ای آن را پدیده‌ای غیراسلامی می‌دانند، میراث فلسفه‌ی نوافلاطونیان که به وسیله‌ی راهبان سوری از جهان مسیحی به جامعه‌ی اسلامی منتقل گردیده است. برخی سرچشمه‌ی تصوف را تعلیمات دین زرتشت و مانی می‌دانند که زرتشتیان مسلمان شده آن را در جامعه‌ی اسلامی انتشار داده‌اند و آن را عکس‌العمل فکر ایرانی، آریایی در برابر اندیشه‌ی عربی، سامی قلمداد می‌کنند (طیبی، ۱۳۶۹: ۵۵) در هر صورت ایران

در طول تاریخ همواره از مراکز معنویت و عرفان بوده است. از سیر عرفان در ایران پیش از اسلام اطلاع زیادی نداریم، اما این نکته مسلم است که بسیاری از ادیان ایرانی حاوی عناصر عرفانی بوده‌اند. این امر درباره‌ی دین زرتشت کاملاً روشن است. شه‌آباد الدین سهروردی، حکیم مسلمان اشراقی حکمت فرزندانگان ایرانی را حکمت ذوقی و اشراقی می‌داند. به تعبیر او حکمای خسروانی ایران که گاه از آن‌ها به فهلویون یا پهلویان تعبیر می‌شود عارف و اهل اشراق بودند و محور حکمت اشراقی آن‌ها نور بود (فنا‌یی‌اشکوری، ۱۳۹۲: ۴۸) تصوف با دارا بودن برخی مفاهیم و نقاط تمرکز به‌مثابه عاملی در جهت رشدنیافتن فردیت در جامعه‌ی ایرانی عمل کرده است. برای مثال زرین‌کوب معتقد بود اندیشه‌ی توکل به خداوند که صوفیان بر آن تأکید زیاد می‌کردند نیز نشان جبری مشربی دارد (زرین‌کوب، ۱۳۸۵: ۳۶) از سوی دیگر وجود اصلی به نام «وحدت وجود» که یکی از اصول اساسی در عرفان است نیز یکی از پایه‌های مقابله با اندیشه فردیت در میان متصوفه و پیروان پرشمار آنها و در مجموع یکی از موانع شکل‌گیری فردیت در ایران بوده است. عرفا برای تشریح اصل وحدت وجود در طرز تفکر خود تمثیل‌های بسیاری را به کار گرفته‌اند که بهترین آنها تمثیل وجود دریا یا اقیانوسی یکپارچه و یگانه است. موجودات متعدد و متنوع‌اند همچون امواج دریا اما همین امواج وقتی فرو می‌نشینند مشخص می‌شود دریای متحرک با دریای مواج تفاوتی ندارد. حقیقت دریا یکی بیش نیست (امین، ۱۳۸۶: ۴۶) این تأکید بر یگانگی و رد و طرد تنوع به عنوان ذات جهان هستی خود موجب شده است تا تصوف و تفکرات صوفیانه که ریشه‌ای عمیق در تفکر ایرانی دوانیده به عنوان مانعی بر سر راه شکل‌گیری فردیت در ایران عمل کند. در مجموع باید گفت جهان در خود فروبسته‌ی سنت و مذهب به فرد آرامش و امنیت می‌بخشد؛ در جامعه‌ی سنتی، سنت‌ها و رسوم به جای فرد تصمیم می‌گیرند و چندان اثری از فردیت و مسئولیت فردی در آن یافت نمی‌شود... اما با تضعیف پیوندهای سنتی و احساس عدم امنیت، حقارت و ترس در دنیای مدرن به نوبه‌ی خود میلی نیرومند به جستجوی قدرت در فرد ایجاد می‌شود. تنها قدرت است که به انسان امنیت می‌بخشد. قدرت بهترین درمان درد ناامنی و سرگستگی است. آنچه در روانشناسی اجتماعی

«شخصیت اقتدارطلب» خوانده می‌شود [و اندیشمندانی نظیر آدورنو نیز به آن اشاره کرده‌اند] محصول همین توالی است (بشیریه، ۱۳۹۲: ۱۲۴) در واقع مذهب و به صورت مشخص‌تر تصوف با توجه به نفوذ خود در جامعه‌ی ایرانی در طول قرن‌های متمادی و با توجه به نقاط محوری‌اش و تاکید آن بر فراتر رفتن از فرد و اهمیت قائل نشدن برای مفهوم فرد، تسلیم در برابر قدرت الهی و تاکید بر زهد و گوشه‌نشینی در واقع بستری را فراهم آورده که ایرانیان مدت‌ها تاکید بر مفهوم فرد و دارابودن هویت و شخصیت فردی را امری مذموم تلقی کرده و این مفهوم به‌نوعی در فرهنگ ایرانی به‌حاشیه رانده شده است.

نتیجه‌گیری

اقتدارگرایی همان‌گونه که در صفحات پیشین ذکر شد ویژگی مشترک نظام‌های سیاسی در ایران بوده است. از زمانی که نخستین پادشاهی‌های بزرگ در این سرزمین پا گرفتند تا قرون متمادی پس از آن ساخت سیاسی در ایران اقتدارگرا بوده است. در این مقاله برای پاسخ به این پرسش مهم که چرا اقتدارگرایی در ایران در این مدت با وجود تحولات متعدد داخلی، منطقه‌ای و جهانی به صورت مداوم تکرار شده به متغیر فرهنگ سیاسی اشاره گردید. فرهنگ سیاسی ایران با دارابودن یک ویژگی اساسی یعنی نبود فردیت همراه با دیگر ویژگی‌هایی که در صفحات پیشین به آن اشاره گردید عاملی شده تا ساخت سیاسی اقتدارگرا در ایران به صورت چرخه‌ای که همایون کاتوزیان آن را چرخه‌ی استبداد نام می‌نهد تکرار شود. فردیتی که نبودش خود معلول ساخت اقتدارگرایی خانواده‌ی ایرانی و برخی آموزه‌های مذهبی دیرپا در جامعه‌ی ایرانی است.

منابع فارسی

- ازغندی، علیرضا (۱۳۷۶)، *ناکارآمدی نخبگان سیاسی در ایران بین دو انقلاب*، تهران: قومس.
- ازغندی، علیرضا (۱۳۸۵)، *درآمدی بر جامعه‌شناسی ایران*، تهران: نشر قومس.
- استونز، راب (۱۳۸۷)، *متفکران بزرگ جامعه‌شناسی*، ترجمه مهرداد میردامادی، تهران: نشر مرکز، چاپ پنجم.
- آلموند، گابریل، پاول بینگهام، و رابرت جی مونت (۱۳۸۱)، *چهارچوبی نظری برای بررسی سیاست تطبیقی*، ترجمه علیرضا طیب، تهران: مرکز آموزش مدیریت دولتی، چاپ سوم.
- امام، عبدالله‌فتحاح (۱۳۷۷)، *خودکامه*، ترجمه حمیدرضا آژیر و محمدرضا مروارید، تهران: انتشارات سروش.
- امین، سیدحسین (۱۳۸۶)، «وحدت وجود در فلسفه و عرفان»، *نشریه حافظ*، شماره ۴۷، صص ۴۶-۴۸.
- بشیریه، حسین (۱۳۷۰)، «اقتدارگرایی، تکثرگرایی و فرهنگ سیاسی ایران»، *ایران فردا*، شماره ۲۹، صص ۲۰-۳۰.
- بشیریه، حسین (۱۳۸۱)، *آموزش دانش سیاسی*، تهران: نشر نگاه معاصر، چاپ دوم.
- بشیریه، حسین (۱۳۸۶)، *عقل در سیاست*، چاپ سوم، تهران: نشر نگاه معاصر.
- بشیریه، حسین (۱۳۹۲)، *دییاجه‌ای بر جامعه‌شناسی سیاسی ایران دوره جمهوری اسلامی ایران*، تهران: انتشارات موسسه نگاه معاصر، چاپ ششم.
- پیران، پرویز (۱۳۸۴)، «نظریه راهبرد و سیاست سرزمینی جامعه ایران»، *فصلنامه اندیشه ایران‌شهر*، شماره ۶، صص: ۲۲-۳۴.
- پیمایش ملی فرهنگ سیاسی مردم ایران (۱۳۸۴)، *موج اول*، تهران: انتشارات مرکز افکار سنجی دانشجویان ایران (ایسپا).
- توسلی رکن‌آبادی، مجید (۱۳۸۸)، «شرق‌شناسی هگلی و سیاست رسانه‌ای مبتنی بر اسلام

- هراسی»، *مجله رسانه*، شماره ۷۹، صص ۶۰-۷۰.
- جهانبگلو، رامین (۱۳۸۳)، *موج چهارم*، تهران: نشر نی.
- جهانیان، ناصر (۱۳۷۸)، «فردگرایی و نظام لیبرال - سرمایه‌داری»، *نشریه کتاب نقد*، شماره سوم.
- دوورژه، موریس (۱۳۷۹)، *اصول علم سیاست*، ترجمه ابوالفضل قاضی شریعت‌پناهی، تهران: انتشارات دادگستر، چاپ دوم.
- زرین کوب، عبدالحسین (۱۳۸۵)، *تصوف ایرانی در منظر تاریخی آن*، به کوشش مجدالدین کیوانی، تهران: انتشارات سخن، چاپ دوم.
- زیباکلام، صادق (۱۳۷۳)، *ما چگونه ما شدیم*، تهران: انتشارات روزنه.
- سریع‌القلم، محمود (۱۳۹۱)، *اقتدارگرایی ایرانی در عهد قاجار*، تهران: نشر فرزانه‌روز.
- طیبی، حشمت‌الله (۱۳۶۹)، «پیدایش تصوف و زمینه‌های اجتماعی آن»، *فصلنامه مطالعات جامعه‌شناسختی*، شماره ۴، صص ۵۵-۹۰.
- فلاح‌رفیعی، علی (۱۳۸۳)، «تاملات فلسفی ارسطو در باب سیاست»، *معرفت*، شماره ۷۹، صص ۹-۲۵.
- فنایی‌اشکوری، محمد (۱۳۹۲)، «عرفان در ایران، جایگاه عرفان و تصوف و تعلیم و ترویج آن در ایران معاصر»، *اندیشه دینی*، شماره ۴۶، صص: ۴۷-۶۸.
- فولر، گراهام (۱۳۷۳)، *قبله عالم: ژئوپلیتیک ایران*، ترجمه عباس مخبر، تهران: نشر مرکز.
- قندچی‌تهرانی، داود (۱۳۷۹)، *اقتدارگرایی (رساله‌ای درباره فردیت)*، تهران: چاپ صنوبر.
- کاتم، ریچارد (۱۳۷۱)، *ناسیونالیسم در ایران*، ترجمه احمد تدین، تهران: انتشارات کویر.
- کاظمی‌زند، سیدعلی‌اصغر (۱۳۸۲)، *بحران نوگرایی و فرهنگ سیاسی در ایران معاصر*، تهران: نشر قومس، چاپ دوم.
- کمالی، علی‌اکبر (۱۳۷۴)، *بررسی مفهوم جامعه‌پندیری*، انتشارات تهران: سازمان تبلیغات اسلامی.

◇ فصلنامه تخصصی علوم سیاسی، سال دوازدهم، شماره سی و هفتم، زمستان ۱۳۹۵

- گودرزی، غلامرضا (۱۳۸۹)، *درآمدی بر جامعه‌شناسی استبداد ایرانی*، تهران: انتشارات مازیار.

- همایون کاتوزیان، محمدعلی (۱۳۹۱)، *استبداد، دموکراسی و نهضت ملی*، تهران: نشر مرکز، چاپ پنجم.

- هیوود، اندرو (۱۳۹۱)، *مفاهیم کلیدی در علم سیاست*، ترجمه حسن سعیدکلاهی و عباس کاردان، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ دوم.

English Source

- Adorno, T. W. and et al, (1950), *Authoritarian Personality*, New York: Harper.

- Bedeski, Robert (1997), "Authoritarian System", *Government and Politics*, Vol.1, pp.1-6.

- Duckitt, J. (1389), "Authoritarianism and Group Identification: A New View of an Old Construct", *Political Psychology*, Vol.10, No.1, pp.63-84.

- *Encyclopedia of the Social Science* (1989), New York: the Macmillan and Free Press, Vol.3.

- Vestal, Theodore M. (1999), *Ethiopia: A Post-Cold War African State, Sociology and You*, New York: Free Press.

